

فردوسی

زنده یاد دکتر پرویز ناتل خانلری

که: چرخ دشمن دانایی است و خصم هنر سپیدبخت تر آن، کش هنر بود کم تر که را خرد بود، اینش کجا شود باور که هست نخل وجود وی از هنر بی بر چو خویشتن را درمانده بیند و مضطر بسا که دست هنرور تهی بود از زر بزرگ تر ز خرد هست و خوب تر ز هنر ستاره چیست که گردد رقیب دانشور چه گونه کار کند سحر چرخ افسون گر به کارنامه ی استاد توس ژرفنگر که مام ایران چون او دگر نژاد پسر ز مهر ایران شوری عظیمش اندر سر ز ترک و تازی آزرده بود و خسته جگر نهفته پاک ز بهرام و اردشیر اثر چو مهر ماند پنهان به زیر ابر اندر کند به شعر خوش خویش زنده بار دگر بود به هر قدمش در کمین هزار خطر ز کج روی سپهر و ز شومی اختر بسی بکوشید آخر بر او نیافت ظفر که چون عروس بیاراست آن مهین دفتر تو اندر این سخن این سان به سرسری منگر خدای ایران بر وی به مهر داشت نظر نبرد سودی، سهل است، زان بیافت ضرر به دفتر او را بس گنج در و عقد گهر که سود باشد هرگز ورا ز عمر ثمر هزار بار زمین گشت گرد مهر اندر که از گزند حوادث به باد شد یکسر به پای مانده و ماند هزار سال دگر همی درخشد چون آفتاب از خاور هزار کس چون من او را بود ستایش گر دگر عدیل تو نامد یکی سخن پرور ز سوگ ایران پُر درد بود و پُر آذر دوباره یابد نیرو و بفرزند سر کنون بتابید آن آفتاب رونق و فر کنون ز خاک یکی سر برار و خوش بنگر چه گونه گردد ده سال دیگر این کشور ز زادگان کیان و ز ایزد داور

چنین بخواندم دی در یکی کهن دفتر سیاه روز تر آن، کش خرد بود افزون به نزد رای من این نکته نادرست آمد چنین گزاف سخن آن سیاه دل گوید بهانه آرد تا عیب خود فرو پوشد اگر کمال به مال است، این تواند بود و گر به مال نباشد، چه نعمت اندر دهر سپهر کیست که باشد عدوی دانشمند بر آن که باطل سحر هنر به کف دارد گر استوار نداری حدیث من، سهل است بزرگوار حکیم سترگ، فردوسی دلیر و راد و سخن پرور و گشاده زبان روان ایران آن گه که او ز مادر زاد نمانده هیچ ز جمشید و کی قباد نشان پسند نامد وی را که فر ملک کیان بر آن نهاد عزیمت که آن دلیران را که را که کاری این سان خطیر در پیش است به دور عمر بسی رنج برد و سختی دید سپهر خواست که او را در آورد از پای نهاد عمر گران مایه اندر این سی سال ز بهر کاری سی سال رنج اندک نیست در این خطر که بکرد و در این مهم که براند چو کار خویش به پیرانه سر به پایان برد گزاف گفتم، نی نی، زیان نکرد که بود زیان اگر همه این است کس به دهر مباد از آن زمان که وی اندر جهان به رنج بود هزار کاخ برافراشتند تا گردون هنوز کاخی کاو در سخن پی افکنده ست هنوز مهری کز طبع او به ایران تافت هزار سال دگر نیز بگذرد که هنوز ایا بزرگ سخن پروری که ایران را همیشه تا که ببودی درین جهان، دل تو جز این نبود تو را آرزو که ملک کیان کنون برآمد آن روز شادی و اقبال نوید دادی زین روزمان به دفتر خویش هنوز اول کار است، باش تا بینی درود باد روان تو را، درود عظیم